

اینجا کجاست؟

نوشته و نقاشی از
قدسی قاضی نور

کتابخانه «به سوی آینده»

يك روز صبح بطور ناگهانی روزنامه‌های جنگل با عنوان
درشت خبری دادند ، خبر این بود :

از این به بعد جانوران و پرندگان نباید روی درخت لانه
کنند ! آقای پلنگ تصمیم گرفته خانه‌هایی مدرن و زیبا و راحت
با قیمت های ارزان ! برای ساکنین محترم جنگل بسازد و در
اختیار آنها بگذارد.

دیگر زمان درخت نشینی گذشته ، باید با زمان پیش رفت
و در ساختمان‌های بلند ! زندگی کرد.

پرندگان و حیوانات هاج و واج به هم نگاه کردند ، چند
نفری سری تکان دادند و عده‌ای فکر کردند : خوب بد نیست ،
چرا خانه نداشته باشیم ؟

عقاب فریاد زد :

باز هم کلکی تازه ، معلوم نیست دوباره چه خوابی بر ایمان
دیده‌اند و چه بلایی به سرمان خواهد آمد.

خول و بره زیر لب غرغر کردند :
تو همیشه آیه تپاسی ، هنوز خانه‌ها ساخته نشده تو حرف -
های همیشگی‌ات را شروع کردی.

عقاب فریاد زد :

مگر چند سال پیش نبود که درخت‌ها را به شما فروختند.
چقدر دیگ و قابل‌مه‌گرو گذاشتید تا صاحب درختی باشید .
خوب حالا چه شده که ناگهان درخت نشینی بد شده ؟ چرا عوض
مغز توی کله شما گچ ریخته‌اند ؟ همین دارکوب‌را ببینید! بیچاره
چقدر نول زد تا دوباره لانه‌ای ساخت و بچه‌هایش را توی آن
جا داد .

جانوران و پرندگان به فکر فرو رفتند.

فردای آن روز ، روزنامه‌ها باز هم خبری تازه دادند :

کسانی که در مدت یک ماه برای خرید ساختمان نام‌نویسی

نکنند؛ در پایان مدت طی شده لانه‌هایشان خواب خواهد شد .

این لانه های پوشالی، زیبایی جنگل را از بین برده، و حالا وقت آن است که همگی از ساختمان های بلند با معماری جدید استفاده کنند و از آسایش برخوردار باشند.

شغال فکر کرد:

بد نیست، چون آن وقت انباری خواهد داشت و می تواند مرغ و خروس هایی را که می دزدند، در آن جای دهد. شاید دری به تخته خورد، یخچالی هم قسطی خرید. آن وقت همیشه مرغ و خروس تازه در اختیار خواهد داشت.

روز و شب برنامه های تلویزیون این شده بود که در باره ساختمان حرف می زدند و عکس هایی از طرح ساختمان نشان می دادند.

يك روز صبح آفتابی، کلاغ پیر بالای شاخه بلندی نشست و با صدای دور گه ای گفت:

اهالی محترم جنگل ، حالا که تمدن ما ، چشم شرق و غرب
را خیره کرده ، حالا که آسمان و زمین ، به پیشرفت ما غبطه
می خورند ، می خورند ، می خورند .
معلوم بود که نوشته نطقش را گم کرده و ناگهان نوشته را
پیدا کرد .

بله می خورند . جای آن دارد که جنگل از زیبایی مخصوصی
برخوردار باشد . دیگر نباید مانند میلیون ها سال قبل هنوز هم
روی درخت ها لانه کنیم . ما خانه می خواهیم ، آسایش می خواهیم ،
اما چطور ؟

و در حالی که به صدایش لطافت مخصوصی داد ، ادامه داد :
خیلی آسان . با خرید خانه های مدرن و زیبایی که در
اختیارمان می گذارند .
کفتارها فریاد زدند :

همین طور است . ما خانه می خواهیم ، آسایش می خواهیم .
کلاغ در حالی که با تکان دادن بال آن ها را به سکوت
دعوت می کرد گفت:

حالا وقت آن است که هممتان را نشان دهید ، هر چه زودتر
برای خرید خانه نام نویسی کنید ، هر چند که اگر این کار را نکنید!
بدون خانه و بدون لانه خواهید شد ، پس چه بهتر که استقبال
کنید و قدر بدانید .

خرس چاق و چله ای باموهای بلندوزوزی و شلووار پاچه تنگ
و کمر بندی که از پهنی به شکم بند بیچه شبیه بود با صدای مکش
مرگ مایی گفت:

ما نسل جوان! از این طرح جالب پشتیبانی می کنیم .

عده‌ای دست زدند.

عقاب که در عقب جمعیت ایستاده بود در حالی که زیر لب چیزی می‌گفت راهش را کشید و رفت.

بعد از کلاغ، هدهد با موهای آرایش شده و بزل غلیظ

با عشوه گفت:

ما زنان آزاد جنگل، از این امر مهم پشتیبانی می‌کنیم.

کبوتر خال خالی تپل مپلی از روی شاخه کوتاهی پر زد

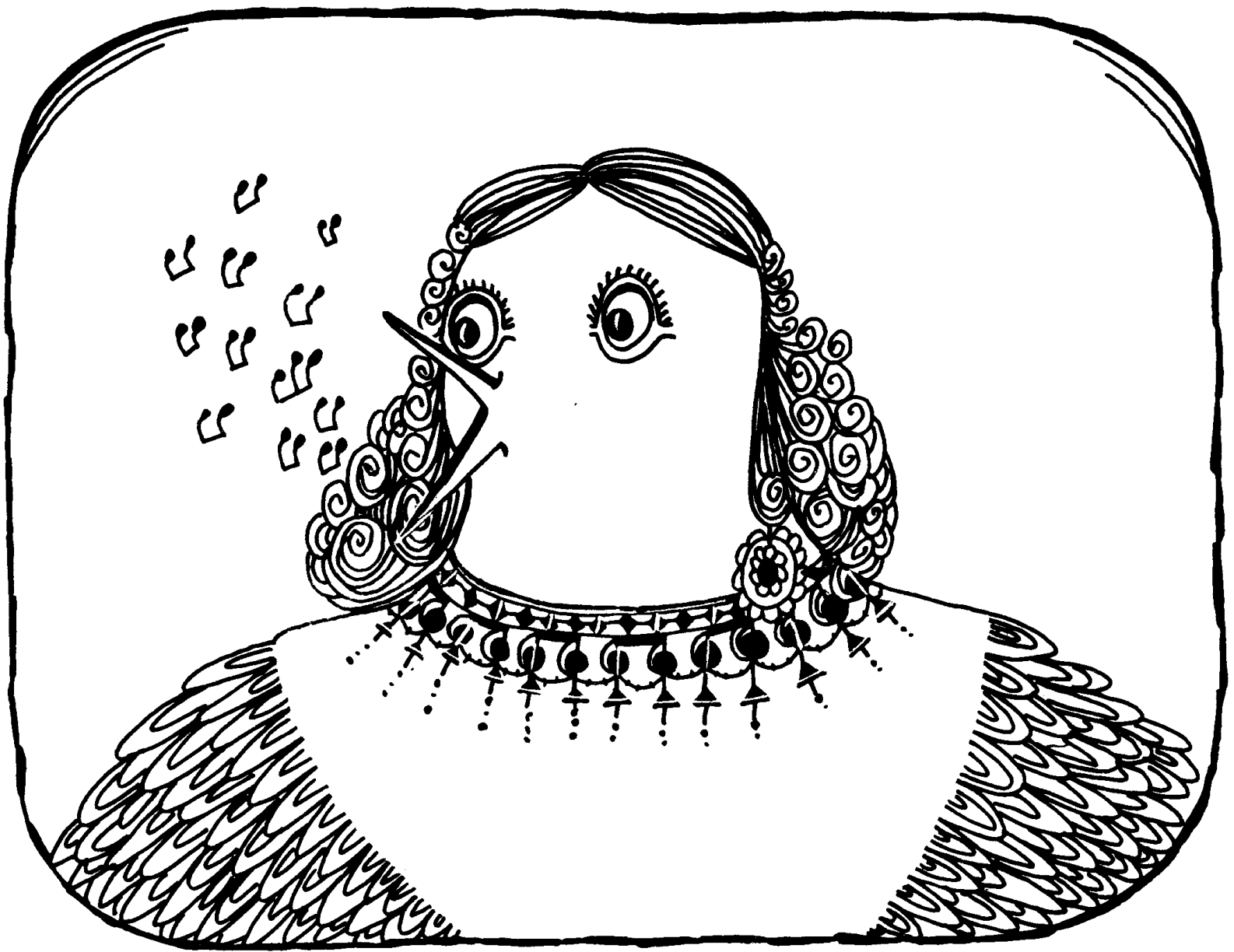
و گفت:

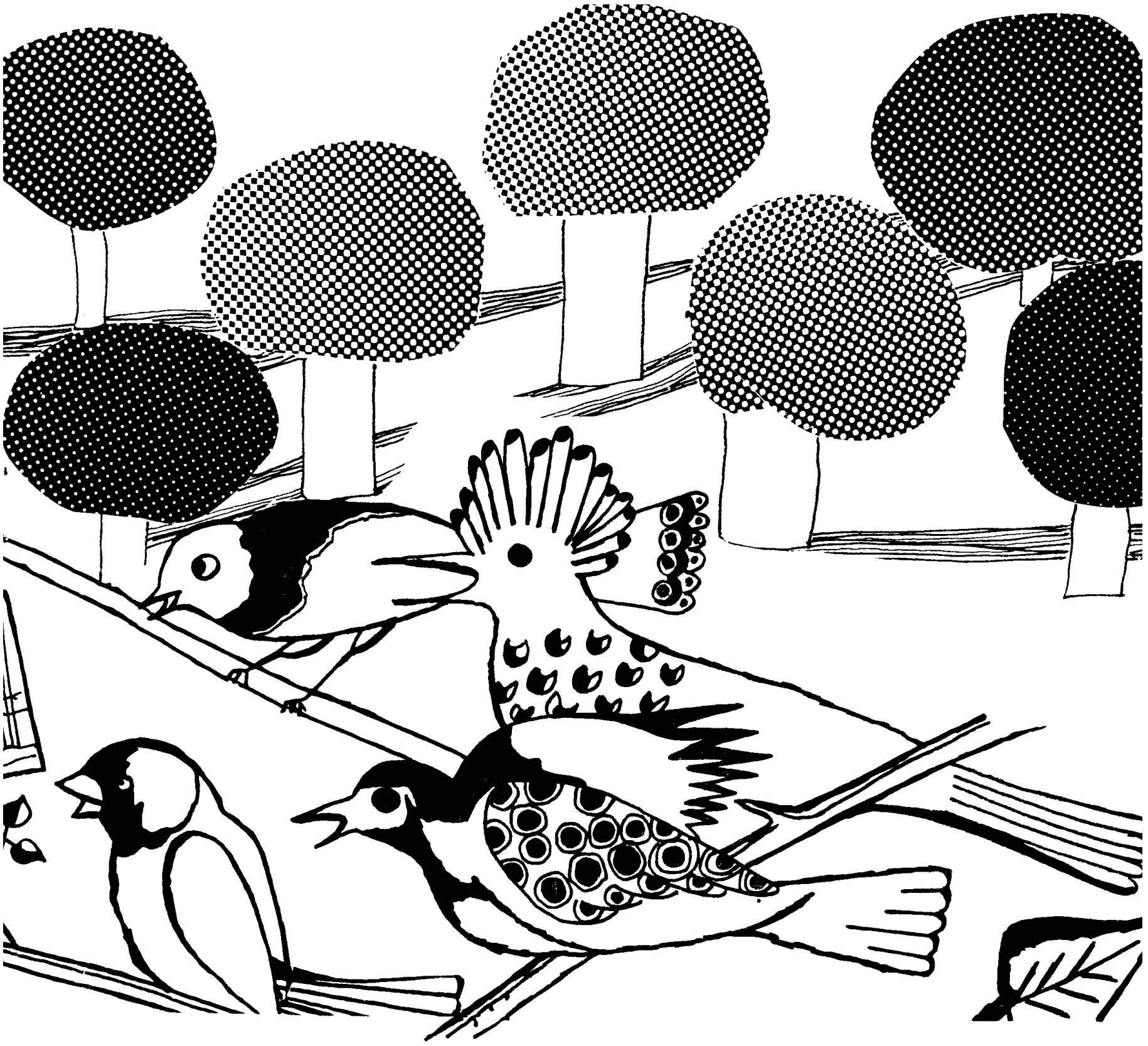
ما هم پشتیبانی می‌کنیم.

و دوباره با ناز و کرشمه روی شاخه نشست و چشمان سیاهش

را خمار کرد.

تمام شب‌ها بلبل با دستهٔ ارکسترش از تلویزیون به نفع
آپارتمان‌سازی شعار می‌داد و دوستان صدایش را به خرید خانه
دعوت می‌کرد و مرثده می‌داد که در روز تحویل خانه‌ها در جشن
مفصلی به افتخار خریداران محترم، آواز خواهد خواند. قناری
هم برای رقابت با بلبل، آراسته‌تر و زیباتر از همیشه، در
تلویزیون ظاهر می‌شد و او نیز دوستان صدایش را به خرید
خانه دعوت می‌کرد.





همه جا حرف خانه بود و همه جا صدای خانه فروشان.
آفیش‌های بزرگ به درخت‌ها آویزان شد و حیوانات غیور
و روشن فکر جنگل را به خرید خانه تشویق کرد.

خبر نگاران در سراسر جنگل، با حیوانات مصاحبه کردند،
ولی تنها مصاحبه‌ای که از تلویزیون پخش شد، گفتگو با شغال
بود که با خوشحالی از این طرح مهم استقبال کرد و قناری و
بلبل به افتخار این فرد روشن فکر و جنگل دوست آواز خواندند
و از دو طرف، لپ‌های پشمالویش را، بوسه باران کردند.

در روزنامه‌های شب، عکس شغال در میان دو هنرمند
محترم! به اندازه بزرگ، در صفحه اول چاپ شد.

بچه خول‌ها توی مدرسه به هم افاده می‌کردند، یکی از
آن‌ها خبر داد که پدرش می‌خواهد دوازده تا آپارتمان بخرد و
اجاره بدهد و با پول اجاره‌اش خواهر و برادرهایم را به فرنگ
بفرستد.

از صبح تا بوق سگ مردم راجع به خرید خانه و این که

چطوری می‌توانند پولی برای این کار تهیه کنند، صحبت می‌کردند. حرف حیوانات در سراسر جنگل پیچید. همه مایلند خانه بخرند ولی چطور؟ با چندرغاز درآمدی که حتی شکمشان را سیر نمی‌کند مگر می‌شود خانه خرید؟

روزنامه‌ها دوباره خبر جدیدی دادند:

به مردم برای خرید آپارتمان وام داده می‌شود.

دیگر خبری از این بهتر ممکن نبود، حالا دیگر عقاب

چه دارد بگوید؟

شعبه‌های بانک‌های جنگل، شروع به کار کردند، به پشت

پنجره‌ها، اعلان‌های رنگی چسباندند:

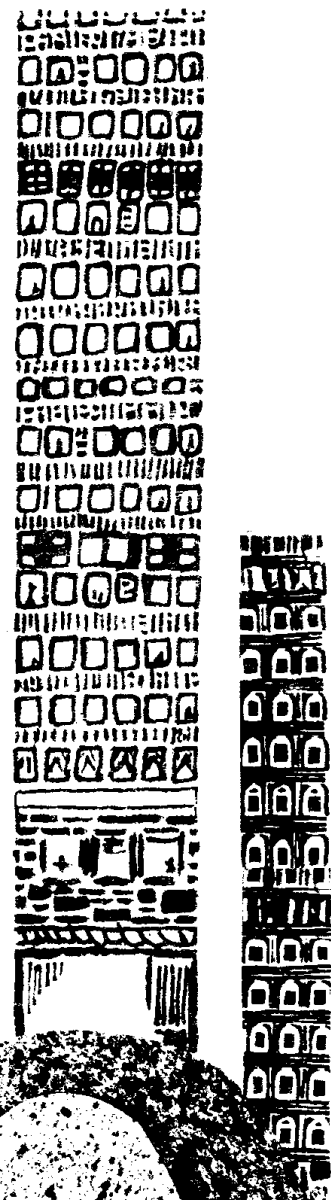
وام با بهترین شرایط، هدف ما خانه‌دار شدن شماست،

همین.

تنها عقاب بود که در «همین» کلمه شك داشت، مردم دسته

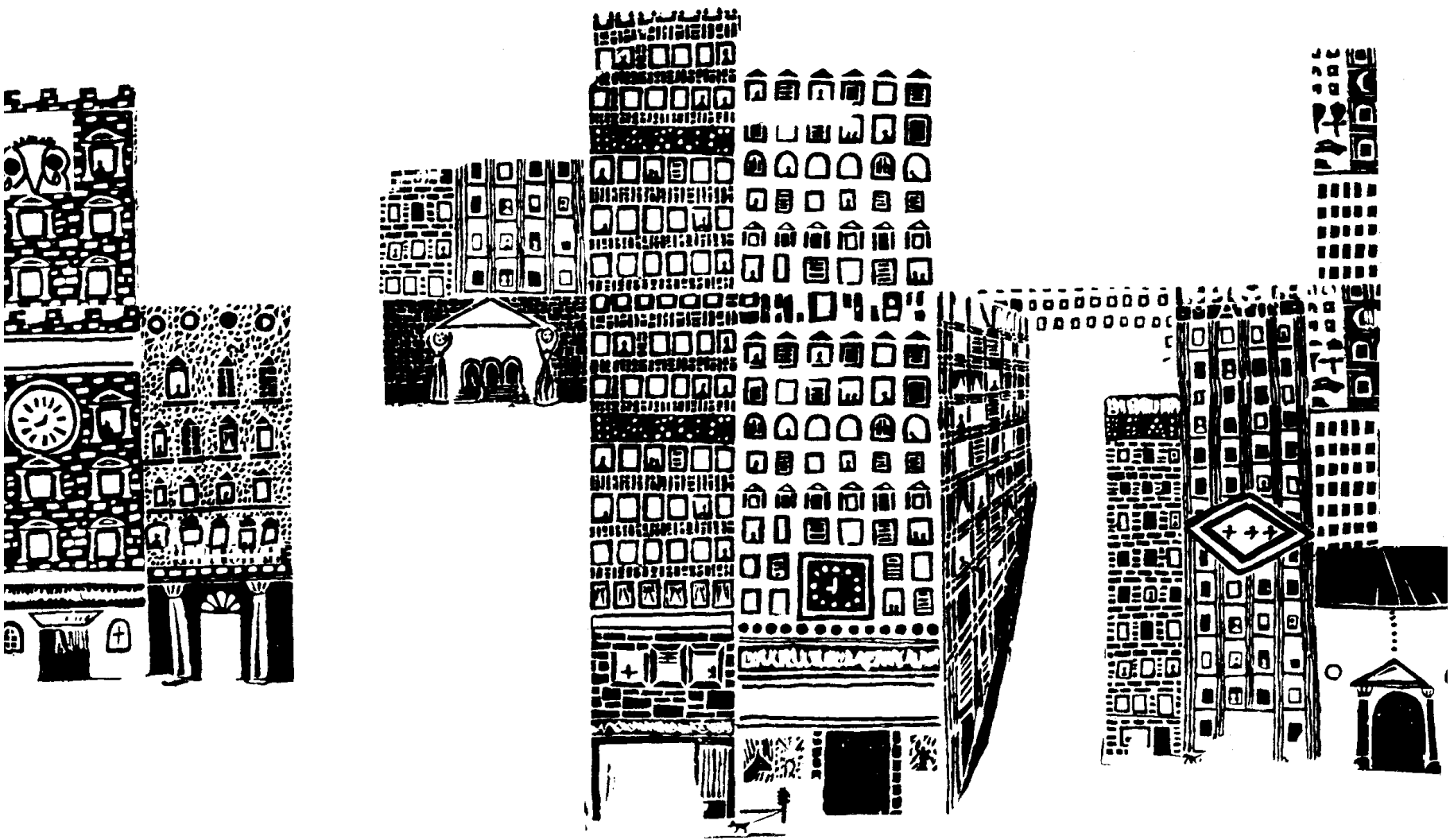
دسته به بانک‌ها هجوم بردند، دیک و سپایه‌ها بود که به فروش

می رفت یا گرو گذاشته می شد و
ساختمان های بلند بود که سر به
آسمان می کشید.



دارکوب جزء اولین کسانی بود که وام گرفت و صاحب خانه شد ، بچه‌هایش را به نیش کشید و به منزل جدید برد ، خانه‌ای با کاغذ دیواری، دستشویی بلند، حمام و وسایل گرم‌کننده و سرد کننده هوا و گاراژ بزرگ . دارکوب و بچه‌ها گرسنه و خسته به اطاق‌ها پناه بردند. تصور نول‌زدن به کاغذ دیواری قلب دارکوب را خون می‌کرد . چه زجری کشید تا این خانه لعنتی را خرید، ولی این خانه به چه دردش می‌خورد، نه پولی برای خرید گازوئیل برای سوخت مانده بود ، نه پولی برای تهیه تلویزیون که بچه‌ها سرگرم! باشند و نه پولی برای هیچ کار دیگر و نه چوب و تخته‌ای برای نول‌زدن به آن.

دارکوب از خانه بیرون زد تا با نول‌زدن به درخت‌ها بلکه چیزی برای خوردن پیدا کند . هر روز تعدادی درخت بریده



می شد و بالاخره روی زمین حتی يك درخت باقی نماند. دارکوب
 دیگر چیزی برای نول زدن پیدا نمی کرد. دارکوبی که درخت
 سوراخ نکند دارکوب است؟ کم کم اخلاق دارکوب تغییر می کرد،

همانطور که جنگل دیگر جنگل نبود . دارکوب هم دارکوب نبود . تنها استفاده‌ای که از نوکش می‌کرد این بود که ناخن‌هایش را با عصبانیت بجود. فیل هم عاج‌هایش را فروخت و خانه خرید . روزی عقاب با تمسخر به فیل گفت تو مثلاً فیلی؟ فیل با تعجب گفت چطور مگر؟ عقاب گفت همه فیل را به عاجش می‌شناسند، تو فیل بودن را داده‌ای و خانه خریده‌ای . فیل گفت تو همیشه رجز می‌خوانی ، خوب اگر فیل نیستم صاحب خانه که هستم . و با صدای بلند شروع کرد به خندیدن . عقاب با تمسخر گفت پس تو فقط عاجت را نداده‌ای، عقلت را هم داده‌ای . و پرزد و رفت . پرنده‌ها هم بال‌هایشان را گرو گذاشتند تا وام بگیرند و خانه بخرند . کم‌کم جنگل به وضع عجیبی درآمد ، پرشد از پرنده‌هایی که بال و پر نداشتند، فیل‌هایی که عاج نداشتند ، دارکوب‌هایی که به درخت نوك نمی‌زدند و ...

عقاب فکر کرد:

راستی جهنمی که می‌گویند اینجا نیست؟

کتابخانه «به سوی آینده»

منتشر شد:

برفی از آثار قدسی قاضی نور:

دختری با پیراهن صورتی

خال گل سرخ

چه کسی به چشم پسرک عینک زد؟

اینجا کجاست؟

آرزو

فاصله

کاشکی هنوز مدرسه می‌رفتم!

آقا معلم

یک اتفاق خانوادگی

اعتصاب، مدرسه‌ی انقلاب

پشت پستوی مشهدی باقر چه خبر است؟

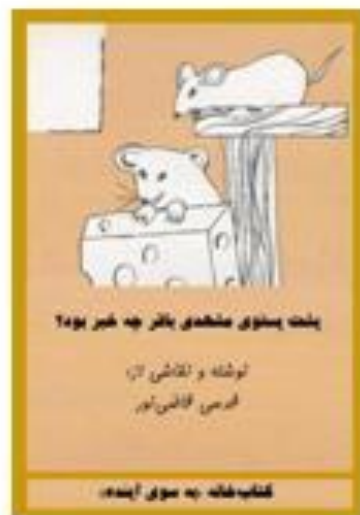
مالِ خودم، مالِ ما

«با» شدن، «بی» شدن

همه بهانه است پدر!

تعمیرگاه

آثاری از قدس قاضی نور در «به سوی آینده»



آثاری از قدس قاضی نور در «به سوی آینده»



برخی از آثار منتشره توسط «کانون دانش آموزان ایران»:

بره‌های قندی - پیاتراس تسویرکا - ترجمه‌ی علی شناسایی

پدر - پیاتراس تسویرکا - ترجمه‌ی علی شناسایی

کفش سریع السیر - اوکسانا ایواننکو - ترجمه‌ی علی شناسایی

سیوکا اسب کهر - پیاتراس تسویرکا - ترجمه‌ی علی شناسایی

بالایی‌ها و پایینی‌ها - محمود برآبادی - نقاشی از تمیلا امیرابراهیمی

دنیای کوچک جوجه‌ی تنبل - محمود برآبادی - نقاشی از نسرین افروز

دهقان و فرشته‌ی آبی - لئو تولستوی - مترجم ابراهیم ملک‌محمودی

پدر بزرگ و نوه - لئو تولستوی - مترجم ابراهیم ملک‌محمودی

پرواز کن، پرواز کن بادبادک کوچولو - آلیسیا یاردس - مترجم: جوانک

موش‌های کوچک شجاع - آلیسیا یاردس - مترجم: جوانک

دیدار با پدر بزرگ - نوشته: ن. نوسوف - نقاشی‌ها: آی. سیمونوف

سوارکار کوچولو - نویسنده: دوکتبای دوسزهانوف - ترجمه: ه. پاریا

مجموعه‌ی آثار کودکان و نوجوانان - با مقدمه‌ای از ا.ح. آریان‌پور

کتاب نوجوانان (۱)

کتاب نوجوانان (۲) - با مقدمه‌ای از فریدون تنکابنی

مبارزه‌ی خلق‌ها علیه امپریالیسم

کودکان و جنگ

با کدام کتاب‌ها آغاز کنیم؟ (راهنمای مطالعه برای کودکان و نوجوانان)

چگونه شرکت تعاونی مدرسه را تشکیل دهیم؟

اتحادیه‌ی سراسری دانش‌آموزان چیست؟

انجمن‌های صنفی مدارس

در باره‌ی شوراهای مدارس

کتابخانه به سوی آینده

آتشپاره

غفور غلام

خلافت غفور غلام
(سالهای ۱۹۶۶-۱۹۰۳)
شاعر خلق ازبکستان،
آکادمیسین و دارنده
جوایز لنینی و دولتی
گوناگونست. در این کتاب
خوانندگان با بهترین
نمونه‌های نثر نویسنده
آشنا میشوند.

آتشپاره

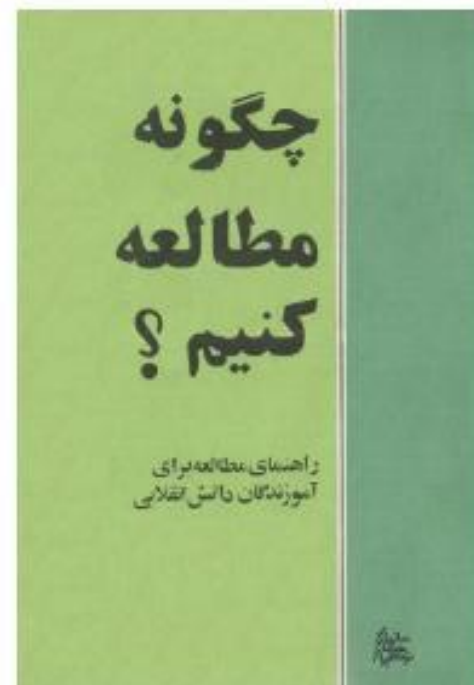
غفور غلام



Π Ε

مجموعه‌ی آثار غفور غلام با داستان اتوبیوگرافی «آتشپاره» آغاز میشود که نویسنده در آن درباره‌ی سرگذشت آتشپاره‌ی دلشاد و زیرک، درباره‌ی خود و سالهای کودکی برای خوانندگان حکایت میکند.

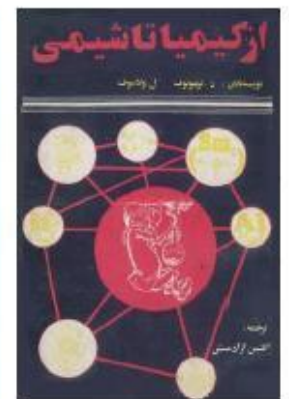
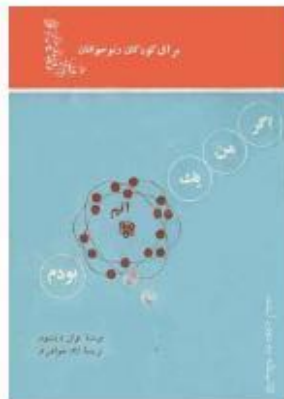
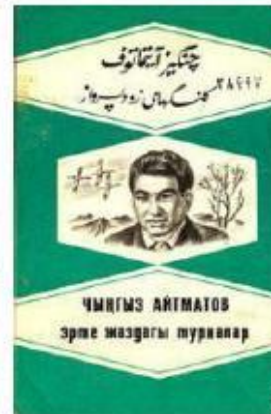
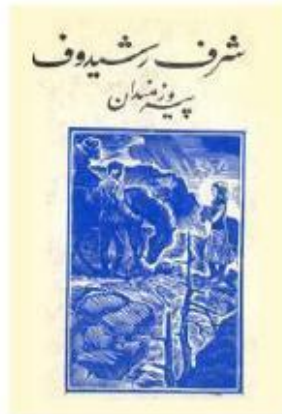
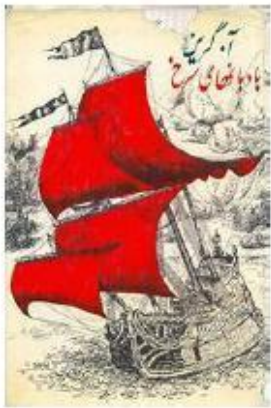
داستانهای «بدل دراز یا قهرمان افسانه»، «گناهکار کیست» و «مهمان شبانه» که در این کتاب داخل شده است، استادی و هنرمائی غفور غلام و قابلیت حیرت‌انگیز او را نشان میدهد. او در این آثار بطور جالبی جوانه‌های زندگی نوینی را که بعد از اکتبر در آسیای میانه‌ی شوروی به ظهور رسیده بود، ترسیم کرده است.



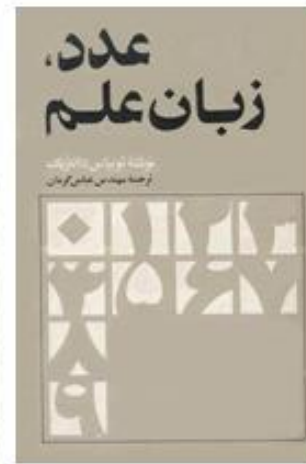
کتابخانه «به سوی آینده» در نظر دارد بخش اعظم کتاب‌هایی مندرج در کتاب‌های راهنمای مطالعه موسوم به «چگونه مطالعه کنیم؟» از انتشارات **سازمان جوانان حزب توده ایران** و «با کدام کتابها آغاز کنیم؟» از انتشارات **کانون دانش‌آموزان ایران** را در دسترس علاقمندان قرار دهد. ما را یاری کنید!

قاعده علم همین است خاص کت دهد از جهل و تکبر خلاص (امیر خسرو دهلوی)

در دست تهیه:



به زودی منتشر می‌شود:



... کار و دانش را به تفت زر بنشانیم ...

انتشار این سری از کتاب‌های کتاب‌خانه «به سوی آینده» به افتخار قرار گرفتن قریب الوقوع در آستانه‌ی هفتادمین سالگرد آغاز پیکار حزب طراز نوین توده‌ها: **حزب توده ایران**، در راه تحقق حقوق کارگران و زحمتکشانش، در راه بهروزی میهن و استقرار آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی، تقدیم علاقمندان می‌گردد.

کتابخانه «به سوی آینده» (هوادار حزب توده ایران)

